

آزادانه برضد آنها بکار میبردند . ( اشتاینر میگوید برای اثبات وجود شر اصل دیگری در برابر اراده خدا قائل شدند و آن اراده بشر است . )  
حتی مدتی بعد در آغاز قرن سیزدهم مسیحی شاعر  
صوفی ایرانی محمود شبستری که کتاب معروف خود  
گلشن راز (۱) را برای شارحین اسرار دین نوشت اشاره  
به حدیث مزبور چنین گفته است :

مقایسه قدریه  
با مجوس

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است

نبی فرمود کاو مانند گبر است

چنانکه ملاحظه شد فن کرمر معتقد است فکر آزادی اراده را  
معبداالجهتی (تاریخ وفات ۶۹۹ میلادی) بتقلید و تبعیت از يك ایرانی (۲)  
موسوم به سنبلویه در پایان قرن هفتم مسیحی در دمشق ترویج میکرد و  
بحکم خلیفه اموی عبدالملک یا بروایات دیگر بحکم حجاج بن یوسف  
بقتل رسید . یکی از نویسندگان ایران عوفی که در قرن سیزدهم  
زندگانی میکرده است در کتاب پنجم جوامع الحکایات ( که بدبختانه  
فقط نسخه های خطی کمیابی از آن در دست میباشد ) (۳) در احوال خلفاء

(بقیه یاورفی از صفحه ۴۱۳)

بود و قدر آلهی تأثیری در ایجاد افعال بشر ندارد ، برخلاف عقیده اصحاب حدیث که  
میگویند قدرت حادث مستند فعل نتواند شد و تنها قدرت قدیم تعالی مستند فعل است  
و بنابراین افعال ما مخلوق حق تعالی است نه مخلوق ما ، بر خلاف معتزله که میگویند  
فعل ما مخلوق ماست . پس بوضوح بیوست که مقصود معتزله این نیست که انسان هر چه  
بخواهد میتواند و بر فعل آن قادر است . «

(۱) نگاه کنید صفحات ۳۲ و ۵۴ چاپ و هینفیلد : Whinfield, 1. 538

(۲) یادداشت مترجم : پس معلوم شد که این عقیده از مسیحیت نیست .

(۳) یادداشت مترجم : در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی قسمتی از این

کتاب را وزارت فرهنگ چاپ کرده است . مرحوم محمدتقی بهار ملک الشعراء استاد  
دانش سرای عالی و دانشگاه تهران متن کتاب را تصحیح و تنقیح نمود و تحت عنوان  
« منتخب جوامع الحکایات ولوامع الروایات - بخش نخست - برای دبیرستانها »  
منتشر گشت .

اموی چنین گوید که غیلان قدری را هشام بن عبدالملک ( ۷۴۳ - ۷۲۴ میلادی ) بجرم ترویج فکر تفویض یا آزادی اراده در دمشق بقتل رساند و عوفی حتی چگونگی مجاب شدن او را از طرف خلیفه در برابر علماء شام شرح میدهد . از طرف دیگر گویند یزید دوم ( ۷۲۴ - ۷۲۰ میلادی ) عقیده قدریه را پذیرفت و اگر بتوان قول عوفی را باور کرد یزید دوم خود را واضح و آشکار هواخواه خاندان علی (ع) قلمداد کرد . سیر آراء و عقاید تشیع و قدریه در واقع غالباً در یکسو بود و اصول عقائد شیعه که امروز در ایران رائج است از بسیاری جهات با معتزله یکی است و ابوالحسن اشعری مخالف بزرگ معتزله مورد نفرت و وحشت فوق العاده است . محمد دارابی (۱) ضمن شرحی که در دفاع حافظ (۲) تألیف نموده است مینویسد : یکی از سه موردی که عموماً با شعار حافظ اشکال میکنند این است که از یاره‌ای اشعار وی ظاهراً چنین برمیآید که تمایلی با اصول عقائد اشعری داشته است . محمد دارابی گوید : « علماء امامیه ( شیعه دوازده امامی ) عقائد اشعری را باطل میدانند » و این بیت را شاهد میآورد (۳) :

در گوی نیکنامی ما را گذر ندادند

گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را !

---

(۱) رجوع شود به صفحه پنجم رساله عالی و کوچکی که محمد دارابی بنام « لطفه غیبیه » نوشته است و بسال ۱۳۰۴ هجری ( مطابق ۱۸۸۷ میلادی ) در تهران چاپ سنگی شده است . دوست مؤلف کتاب سیدنی چرچیل Mr . Sidney Churchill توجه ویرا بر رساله مذکوره جلب کرد ؛ سیدنی چرچیل یکی از بهترین دانشمندان ایرانشناس است که تا کنون مؤلف دیده است .

(۲) دیوان حافظ صفحه ۱۶ جلد اول چاپ روزن تسوایگک شوانو .

Rozenzweig Schwannau

(۳) این تمایلات از یاره‌ای جهات نظیر تمایلاتی است که در آئین مسیح پیروان ژان کالون Jean Calvin ( ۱۵۶۴ - ۱۵۰۹ میلادی ) ( از مصلحین پروتستان داشته‌اند ) .

طریقه معتزله در اوائل خلافت بنی العباس علی الخصوص در زمان سلطنت خلیفه المأمون ( ۸۳۳-۸۱۳ میلادی ) و پسرش الواثق (۱) (۸۴۲ تا ۸۴۷ میلادی ) بمنتهای قدرت خود رسید .

خلفاء مزبور و دربارشان تحت نفوذ و سلطه معتزله بودند ، و مطالعه فلسفه یونان بر مخازن و منابع استدلال و روشهای منطقی معتزله بیفزود و نظر بنیروی ذاتی معتزله و حمایت و پشتیبانی طبقات حاکمه از آن طایفه احتمال داده میشد معتزله چراغ فرقه تستن را بکلی خاموش سازند و با اینکه روش معتزله بطور کلی روش مدارا و آزاد منشی بود معذک نسبت بسنت و جماعت عداوت خود را بصورتی آشتی ناپذیر ظاهر میساختند . عقیده اهل تسنن بر اینکه قرآن قدیم و غیر مخلوق است مورد نفرت خاص معتزله بود . مأمون بعزت تمایلاتی که بمذهب شیعه داشت و مخصوصاً چون حضرت ثامن الائمه امام علی بن موسی الرضا (ع) را بولایت عهد و جانشینی خود برگزید چیزی نمانده بود که فائزۀ جنگ داخلی را مشتعل سازد . ( مأمون بطور عجیبی از نظر خود عدول کرد و برای آنکه خود را از این گرفتاری خلاص کند محرمانه امام را مسموم ساخت و تحریک نمود وزیر خودش فضل بن سهل را کشتند . گناه فضل بن سهل این بود که در امر ولایت امام زیاده از حد حرارت بخرج داد و بمصلحت اندیشی وی مأمون باین اقدام دست زده بود . ) در سال ۲۱۱ هجری ( مطابق ۸۲۶ میلادی : رجوع شود بطبری ، جلد سوم ، صفحه ۱۰۹۹ ) مأمون اعلام داشت که قرآن مخلوق است و قدیم نیست و این حقیقت قابل بحث نمیباشد ؛ هفت سال بعد در سال آخر خلافت خود مأمون هفت تن از فحول علماء ( از جمله ابن سعد ، منشی مورخ بزرگ الواقدی ) را باجبار وادار نمود از این نظر پیروی کنند . سپس نامه

---

(۱) یادداشت مترجم : آقای تقی زاده تذکر میدهند واثق پسر مأمون

نبود بلکه پسر معتصم بود .

مفصلی باسحق بن ابراهیم نوشت و دستور داد از هر یک از علماء که بداشتن عقیده ممنوعه مورد سوء ظن باشند سؤال کنند و هر کدام نگویند قرآن مخلوق و حادث است آن شخص را تنبیه نماید. در حدود بیست و چهارتن از اجلة مسلمین منجمله احمد بن حنبل را که از همه مشهورتر و مؤسس یکی از چهار مذهب سنت و جماعت بود باین محکمه کشانند و بوسیله تهدید و حبس اغلب را مجبور کردند اعلامیه خلیفه را در باره اینکه قرآن مخلوق است تصدیق نمایند. اکثر امضاء نمودند باستثناء احمد بن حنبل که سفت و سخت ایستاد و اگر بخاطر واقعه مرگ ناگهانی مأمون نبود که اندکی بعد پیش آمد جان احمد بن حنبل شدیداً مورد مخاطره بود (۱). الوائق از پدر خود پیروی کرد و در سال ۲۳۱ هجری (۶-۸۴۵ میلادی) احمد بن نصر الخزاعی را برانگیخت دست بتوطئه خطرناکی بزند. لکن بی احتیاطی چند تن از همدستان وی که از روی بیخردی در باده گساری زیاده روی کردند و سرمست نبودند (۲) سبب افشاء توطئه گردید. معذک هنگامیکه در همان سال (۳) اسراء را مبادله میگردند الوائق دستور داد از هر یک از اسیرانیکه آزاد میشدند در این موضوع مهم سؤال شود و کسانیکه میگفتند قرآن خلق نشده و قدیم است نمیپذیرفت و در اسارت نگاه میداشت (زیرا معتقد بود اینگونه اشخاص از حدود اسلام خارج شده اند). طبق شرح دیگری که بازطبری (۴) بیان کرده است از اسرائی که آزاد میشدند میخواستند این نکته را بگویند که خداوند

(۱) رجوع شود بطبری جلد سوم صفحات ۱۳۳۱ - ۱۱۱۲. در آنجا این معامله بتفصیل گزارش داده شده است.

(۲) رجوع شود به طبری جلد سوم صفحات ۱۳۵۰ - ۱۳۴۳ و همچنین بکتاب دوزی در باره اسلام صفحات ۲۳۹ - ۲۳۸ Dozy, l' Islamisme.

(۳) رجوع شود به طبری جلد سوم صفحه ۱۳۵۱.

(۴) رجوع شود به طبری جلد سوم صفحات ۴ - ۱۵۴۳.

در روز بازپسین بچشم خلق خود نخواهد آمد (۱). عکس این عقیده (۲) و همچنین قدیم بودن قرآن و انکار خلق آن از عقائد سنت و جماعت بود که در همه امور از نص قرآن تبعیت میکردند و از تأویل که مورد توجه و علاقه دشمنانشان بود خودداری داشتند. این نکته نیز مورد موافقت

(۱) یادداشت مترجم: آقای بدیع الزمان فروزانفر توضیح میدهند که

« اصحاب حدیث و اشعریه معتقدند که خداوند در روز قیامت رؤیت میشود و با اصطلاح بجواز رؤیت قائلند و بجذبی منسوب بحضرت رسول (ص) استناد میکنند که انکم سترون ربکم یوم القیمة كما ترون القمر لیلة البدر . برخلاف معتزله و شیعه که جواز رؤیت را منکرند باده عقلی و نقلی و صریح آیه شریفه لا یدرک الابصار و هو یدرک الابصار . »

(۲) یادداشت مترجم: در باره امکان یا عدم امکان رؤیت خداوند قاضی

نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین این واقعه را در حق بهلول حکایت میکند:

« الشیخ القاضی الواصل بهلول بن عمرو العاقل و روح الله روحه و او وهب بن عمرو است که از عقلای مجانب بوده و بیخبران او را دیوانه میخوانند. مولد او کوفه است و چنانکه در تاریخ گزیده مسطور است از بنی اعمام هارون الرشید عباسی و تلمیذ خاص حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام و در زمره متقیان عصر خود بوده است. نقل است که هارون بواسطه حفظ ملک عقیم همواره در دفع امام واجب التعظیم میکوشید و بهانه میانگیخت که آن حضرت را بدرجه شهادت برساند و خاطر از مر او جمع گرداند تا آنکه در آن ایام امام را متهم بداعیه خروج نمود و از متقیان زمان خود که یکی از آن جمله بهلول بود استفسار اباحه قتل امام معصوم نمود. دیگران فتوی دادند و بهلول بخدمت حضرت امام رفت و از صورت واقعه خبر داد و التماس نمود که او را در آن باب ارشاد نماید. آن حضرت فرمودند که خود را گسسته مهار و دیوانه و بی وقار ظاهر میساز. بهلول بمقتضای اشاره واجب الاطاعة عمل کرد و خود را از تکلیف هارون خلاص نمود. بهلول را بسا ابو حنیفه کوفی مناظرات بسیار است و او را همیشه ملزم و مالیده میداشته است. آورده اند که روزی بهلول را بردر خانه ابو حنیفه گذر افتاد. استماع نمود که به تلامذه خود میگوید که امام جعفر صادق علیه السلام سه چیز میگوید که من آنرا نمی‌پسندم:

اول آنکه میگوید شیطان با آتش معذب خواهد شد. چون تواند بود که شیطان که از آتش است با آتش معذب گردد؟ دیگر آنکه میگوید خدا را (بقیه یاورقی در صفحه ۴۱۹)

اهل تشیع امروز و معتزله است و محمد دارابی در رساله لطیفه غیبیه خود که در دفاع حافظ نوشت و در پاورقی صفحه ۴۱۴ بدان اشاره شد میگوید حافظ را این بیت در معرض سوء ظن قرارداد که بتجدید حیات تسنن که بانام اشعری توأم است متمایل بوده است :

این جان عاریت که بحافظ سپرد دوست

روزی رخس به بینم و تسلیم وی کنم

حس ستایش و احترامی که ما برای معتزله قائل شده ایم و جلال و شکوه این عصر شکفت که آنهمه مرهون افکار آزادیخواهانه معتزله بود انصاف نیست ما را از جنبه های دیگر آن فارغ و منصرف سازد و آن خشونت غیر عادی و قابل تأسفی را که نسبت به پیاره ای عقائد ابراز

(بقیه پاورقی از صفحه ۴۱۷)

نیتوان دید . چون تواند بود که چیزی موجود باشد و او را نتوان دید ؟ دیگر آنکه میگوید فاعل فعل خود ( شخص ) است و حال آنکه نصوص برخلاف آن وارد است . چون این سخن تمام شد بهلول کلوخی از زمین برداشت و حواله ابوحنیفه کرد و بگریخت . اتفاقاً آن کلوخ بر پیشانی ابوحنیفه آمد . کوفته و آزرده شد . ابوحنیفه با تلامذه از عقب او دویدند و او را بگرفتند . چون خویش خلیفه بود آزار او نتوانستند نمود . لاجرم او را بخدمت خلیفه بردند و اظهار شکایت از او نمودند . بهلول با ابوحنیفه گفت : از من چه ستم رسیده ؟ ابوحنیفه گفت کلوخی بر پیشانی من زده و سر من درد میکند . بهلول گفت درد را بمن بنمای . ابوحنیفه گفت درد را چون توان دید ؟ بهلول گفت پس تو چرا اعتراض بر امام جعفر صادق علیه السلام میکردی و میگفتی چه معنی دارد که خدایتعالی موجود باشد و او را نتوان دید ؟ دیگر تو در دعوی آزرده گی کلوخی کاذبی زیرا که آن کلوخ خاک بود و تو از خاکی . باید که خاک از خاک متأثر نشود و معذب نگردد بر قیاس اعتراضی که تو بر امام میکردی که شیطان از آتش است و چگونه از آتش معذب خواهد شد . و دیگر تو استبعاد قول امام مینمودی که او بنده را فاعل فعل خود گفته و هر گاه که بنده فاعل فعل خود نباشد پس چرا تو مرا پیش خلیفه آورده ای و دعوی قصاص میکنی ؟ ابوحنیفه چون سخنی معقول در برابر نتوانست گفت شرمنده گشته از مجلس برخاست .

میتمودند نادیده بگیریم و حال آنکه آن عقائد هنوز هم در کلیه ممالک سنی جاری و ساری و مورد قبول عامه است. لکن آن خشونت را هم شاید سببی بوده است و شاید معتزله یا قدریه آگاه بودند که لازمه طریقه جبر (۱) آنست که بالمآل کار و کوشش از میان برود و سد راه ترقی و پیشرفت گردد ( این معنی بدلات عقل و بحکم منطبق در آسیا بیش از اروپا در زندگانی روزانه افراد صادق است. عبارت دیگر در انطباق مسائل نظری با امور جاریه زندگی مردم آسیا بیشتر از مردم اروپا طبعاً بمنطبق [یا بمعقادات خود] عمل میکنند) (۲). بالطبع لازمه اعتقاد بازلیت و ابدیت کلمات وحی جمود بر ظاهر الفاظ و مخالفت با تأویل است. شاید معتزله توجه داشته اند که چنین تفسیری ناگزیر دین را در دائرة تنگ و محدودی ثابت و جامد نگاه میدارد بنحوی که قابلیت

---

(۱) یاد داشت مترجم: در اینجا مؤلف لفظ کال وینیسیم افراطی Extreme Calvinism را مرادف بالفظ فاتالیسم Fatalism که بمعنای جبر است گرفته ولی میگوید دومی ممکن است مرجح باشد. باید دانست که مسلک کال وینیسیم را یکی از روحانیون فرانسه موسوم به ژان کالون Jean Calvin موجد و مؤسس بوده است. ژان کالون در سال ۱۵۰۹ میلادی بجهان آمد و در سال ۱۵۶۴ از جهان رفت. یکی از نکات پنجگانه تعلیمات وی مسأله تقدیر است که میگفت خداوند افرادی را برگزیند و سرنوشت آنها را عنایت و رحمت خود قرار دهد. این معنی در اصطلاح پیروان آن مسلک عبارت « برگزیدگان الهی » تعبیر شده است ( فرهنگ بزرگ وبستر دیده شود )

Webster's New International Dictionary, Second Edition, Unabridged, 1952, Springfield. Mass., U. S. A.

کال وینیسیم از دیگر مسالک پروتستان بدین صفت متمایز است که آداب و سنن و تشریفات را بکلی منکر و قائل بمقدرات و عشیت ازلی است. پیروان کالون در ممالک سوئیس و هلاند و مجارستان و اسکاتلند پراکنده اند ( لاروس دیده شود ).

(۲) یاد داشت مترجم: متن این عبارت یعنی اصل انگلیسی اندکی مبهم و گنگ است. شاید مقصود آن باشد که در پاره ای ممالک اروپا بمنطبق کلمه سرنوشت و قسمت ازلی معتقدند ولی کمتر از پاره ای ممالک آسیائی بمفهوم آن عمل میکنند.

انعطاف و انطباق با اوضاع جدید یا امکان وارد کردن عقیده و ایمان در ذهن افراد هوشمند از میان می‌رود؛ و نیز ممکن است معتزله اینطور فکر کرده باشند که اعتقاد با امکان رؤیت جمال حق تعالی این تصور باطل را پیش آورد که ذات پروردگار بایستی بصورت بشر جلوه گر شود. اعم از اینکه طایفه معتزله تشخیص داده یا نداده بودند که این نتایج معلول فیروزی و غلبه متمسکین بموازین و مقبولات عامه بوده است، حقیقت امر آنست که آثار مترتبه بر آن بدینموال بوده و بر اثر فیروزی ابوالحسن اشعری (که موضوع بحث ما در یکی از فصول بعد خواهد بود) و در نتیجه سقوط خلافت و نهب بغداد بدست غارتگران وحشی صفت و تبهکار مغولستان در اواسط قرن سیزدهم، سیر فقه‌رانی اسلام تسریع شد و شدت یافت. چنگیز و هلاکو از یک طرف و ابوالحسن اشعری از طرف دیگر در ویران ساختن مفاخر مادی و معنوی عصر طلایی نخستین خلفای عباسی شاید باندازه هر سه نفر دیگری که تصور کنید کوشیده‌اند.

پیشرفتهای بیشتری را که نصیب معتزله شد دوزی بوجهی شایان ولی باختصار شرح داده است (۱) :-

« اصول عقائد معتزله بعد بسبب جدیدتر و بصورت دیگری تحت نفوذ فلسفه ارسطو اصلاح شد و انتشار یافت و چنانکه اقتضای طبیعت و ماهیت اشیاء است فرقه معتزله نیز بفرق جزئی **توسعه عقائد معتزله** دیگری متقسم گشت. لکن همه معتزله در پاره‌ای نکات با هم متفق القول و همعقیده بودند. در انکار وجود صفات حق و هر چیزی که خلاف اصل توحید باشد اجماع و اتفاق داشتند. و چون خداوند را از هر گونه عمل خلاف عدل منزّه و مبری میدانستند

(۱) رجوع شود به صفحات ۲۰۷ - ۲۰۵ کتاب دوزی Dozy در باره اسلام

ترجمه شوون : Chauvin



معتقد بودند که انسان در رفتار و کردار خود کاملاً آزاد و مختار است. یکی از تعالیم معتزله این بود که کلیه حقایقی که لازمهٔ رهایی و نجات بشر از معاصی و عقوبات است مربوط بعقل است (۱)، و تنها در پرتو عقل و نیروی خرد بحقایق امور توان پی برد و این امر چه قبل و چه بعد از نزول قرآن صادق بوده است، بنحوی که انسان در همهٔ مراحل زمان و مکان بایستی واجد این حقایق باشد. لکن جماعات مختلفی که از این حزب منشعب شدند آراء دیگری که مخصوص خودشان بود بآراء اولیه افزودند. اغلب این جماعات در علم دین و الهیات با تعمق بسیار وارد میشدند و جماعات دیگر بر خلاف بخردگی و مو شکافی و مکابره در جزئیات میپرداختند و حتی در روح اسلام نیز با هم اختلافات بزرگی پیدا میکردند. بعضی فی المثل به تناسخ عقیده داشتند و تصور میکردند حیوانات هر یک در نوع خود تشکیل اجتماعی میدهند و از میان جمع خود پیامبری دارند؛ و از عجایب اینکه گفته‌اند این عقیده متکی بدو آیهٔ قرآن است. از اینگونه دیوانگیها بسیار داشتند. ولی انصاف نیست همهٔ طایفهٔ معتزله را مسئول اشتباهات بعضی از افراد آنها قرار دهیم، زیرا اگر همهٔ اقوال و افعال آنها را در نظر بگیریم خواهیم دید شایسته است با احترام از آنها سخن بگوئیم.

چون دربارهٔ احکام شرع به تأمل و تفکر پرداختند طرفدار طریقهٔ عقل و استدلال شدند؛ بدین طریق یکی از مطالب عمدهٔ آنها این بود که قرآن در واقع حادث است و خلق شده ولو اینکه این حرف خلاف قول پیغمبر باشد. میگفتند لازمهٔ قدیم و غیر مخلوق بودن قرآن آنست که دو موجود ازلی و ابدی قائل شویم. همینکه قرآن یعنی کلام خدا را در زمرهٔ مخلوقات بشمار آوریم دیگر نمیتوان آنرا متعلق بذات پروردگار

(۱) یاد داشت مترجم: مقصود این است که حسن و قبح عقلی است

دانست زیرا ذات پروردگار لا یتغیر است (۱). بدین طریق بتدریج اساس نزول وحی سخت متزلزل گشت و بسیاری از معتزله علناً اظهار می‌کردند که نوشتن نظیر قرآن و حتی بهتر از آن امر غیر ممکن نیست. بنا بر این نسبت باینکه قرآن کتاب آسمانی است و از مبدأ وحی نازل گردیده است اعتراض داشتند. عقیده آنها درباره خدا پاکتر و بلندتر از عقیده متشرعین و متمسکین بمقبولات عامه و موازین شرعیه و اهل سنت بود. زیرا معتزله بهیچ نحو زربار این فکر نمی‌رفتند که آفریدگار جهان ممکن است بصورت جسمانی ظاهر شود و گوششان حاضر بشنیدن این حرف نبود. در خبر است از پیغمبر اکرم (ص) که فرمود: همچنانکه ماه تمام را در جنگ بدر دیدی روزی هم خدای خود را خواهی دید (۲)؛ و چون متشرعین کلام مزبور را بمنطوق آن تلقی می‌کردند لذا این مسأله همواره سنگ راه معتزله بود. بنابراین در مقام تفسیر و توضیح بر آمدند و میگفتند انسان پس از مرگ خدا را بچشم بینای روح یعنی بدلیل عقل خواهد دید و نیز منکر این حرف شدند که خداوند کریم خالق کافران است (۳)، و روی خوشی باین سخن مقدس نشان نمیدادند

(۱) یادداشت مترجم: آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند عقیده بخلق

قرآن ارتباطی با این مطالب و استنباطات بی اساس نویسنده فوق ندارد.

(۲) یادداشت مترجم: شاید خبری که برای رؤیت خدا بآن تمسک

کرده اند این خبر باشد که پس از تفحص بسیار بهمت آقای دانش پژوه بمرجم آن

دست یافتیم: « انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر (یا ایلة تعامه) »

(رجوع شود بشرح عقائد نسفی از آثار تفنّزانی چاپ مصر ۱۳۲۹، ج ۱ صفحه

۱۴۰). بالمعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی باهتمام ونسنگ Wensink

استاد العربیه بجامعه لندن، ۱۹۳۶، نیز رجوع کردم، لکن خبری که از «جنگ

بدر» حکایت کند و بدین مضمون باشد نیافتیم. بلاشک اشتباه است.

(۳) مقصودشان البته این بود که هر مخلوقی را پروردگار عالمیان

مؤمن بالقوه خلق نمود و کفار بدلیل عصیان خود به کفر گرایدند نه بازاده

آفریدگار.

که در باره خدا گفته شده است: او زیباتر و سودمیرساند: (۱)  
 معتزله معجزاتی را که در قرآن آمده قبول نداشتند و منکر بودند  
 که دریا برای عبور بنی اسرائیل بر هبری موسی خشکیده و عصای  
 موسی بصورت اژدهائی در آمده و عیسی مرده گان را دوباره زنده کرده باشد.  
 خود پیامبر نیز از حملات آنها مصون نبود پیروان یکی از فرق اسلام  
 میگفتند زوجات پیغمبر زیاده از حد بوده‌اند و ابوذر غفاری که از معاصرین  
 پیغمبر است خیلی بیش از خود پیغمبر کف نفس و طاعت و تقوی داشته  
 است و این مطلب کاملاً صحیح است (۲).

(۱) یادداشت مترجم: در جوشن کبیر شرح حاج ملا هادی سبزواری  
 صفحه ۱۳۳ این صفات جزء اسما الله آمده است: «یا ضار یا نافع». در سوره  
 یونس آیه ۴۹ میفرماید: قل لا املك لنفسی ضراً ولا نفعاً الا ما شاء الله. حاشا! گوید:  
 گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم

نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند

به قسمت ضاد و نون کشف الاحادیث ونسینک موسوم به المعجم المفهرس لالفاظ  
 الحدیث النبوی عن الکتب الستة وعن مسند الدارمی وموطا مالک ومسنده احمد بن  
 حنبل دسترسی نبود.

(۲) یادداشت مترجم: این اظهارات دوزی Dozy مستشرق هلند در  
 حق حضرت خیر الانام بدلائل ذیل مخدوش و ناپسند است: اولاً معلوم نکرده است  
 کدام یک از فرق اسلام چنین ادعای باطلی را کرده است که مورد تأیید ایشان  
 واقع گردیده است. ثانیاً اباذر تادم واپسین از پیروان فداکار ختمی مرتبت (ص)  
 بوده و مانند سایر مسلمین سرور خود را نگین خاتم جلال و جوهر عنصر کمال  
 میدانسته و در شاهرآه یاکی و پرهیز کاری از آنحضرت پیروی میکرده است.  
 اباذر مرید بود و پیغمبر مراد. او شاگرد بود و پیغمبر استاد. پیروی که از رهبر خود  
 پیشی گیرد دیگر پیرو نیست و این دو معنی که فردی از یک جهت در آن واحد هم  
 پیشرو و هم پیرو فرد دیگر باشد بدلالات عقل و بیداهت منطق مانعة الجمع است. اباذر  
 محققاً از زهاد کم نظیر عصر خود بشمار بوده لکن هر گاه معلم و مربی او که مولی و  
 مقتدای عالمیان و برگزیده آدمیان است چنین نقطه ضعفی میداشت اباذر هرگز  
 باین شدت وحدت و حرارت تا نفس آخر اقتدا و تبعیت نمیکرد.

در این مقوله آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند: «کدام کف نفس و  
 تقوی و طاعت در اباذر بود که مقتبس از حضرت رسول نبود؟ ابوذر یکی از هزاران  
 صحابه پیغمبر بود که تربیت یافته آن جان پاک بودند.»

از دوزی که بگذریم بهترین شرحی که از اروپائیان درباره معتزله دیده‌ام شرحی است که اشتاینر (۱) و فن کرمر نوشته‌اند. لکن باید در اینجا باختصار اکتفا کنیم و نتایج تحقیقات آنها را درباره فلسفه معتزله و یونان پیشرفت و نفوذ و مناسبات این طایفه و بالاخره زوال این جنبش جالب توجه اجمالاً بیان کنیم. درباره اصل و منشأ معتزله این دو دانشمند اختلاف دارند.

اشتاینر گوید فرقه معتزله « لا اقل در مراحل بدوی از اسلام برخاست و از کلیه تأثیرات خارجی مستقل و برکنار بود » ولی فن کرمر چنانکه ملاحظه شد این نهضت را حتی در آغاز پیدایش آن تحت تأثیر دیانت مسیح میدانسته است. علی‌ای حال این فکر در اوائل امر تحت تأثیر عمیق فلسفه یونان بوده است.

اشتاینر در صفحه پنجم رساله خود مینویسد: « ممکن است بگوئیم معتزله نخستین کسانی بودند که بمطالعه ترجمه آثار طبیعیون و فلاسفه یونان پرداختند و همه گونه اطلاعات سودمند از علوم مزبور استخراج نمودند. ترجمه این آثار تحت نظر منصور و مأمون (۷۵۴ تا ۷۷۵ و ۸۲۳ - ۸۱۳ میلادی) تهیه شده بود. با اهتمام و کوشش بسیار معتزله مسیر افکار خود را که تا آن زمان محدود به دائرة تنگ (۲) عقائد

---

(۱) اشتاینر دو رساله نوشته است و هر دو در سال ۱۸۶۵ میلادی چاپ شده است:

Die Mu'taziliten oder die Freidenker im Islam; Die Mu'taziliten als Vorläufer der Islamischen Dogmatiker und Philosophen, nebst Anhang, enthaltend Kritische Anmerkungen zu Gazali's Munqidh.

(۲) یادداشت مترجم: ذلك الكتاب لاریب فيه هدی للمتقین. شاید این

شخص متشابهات قرآن کریم را تفهیده است. بهر صورت دائره‌ای موسع تر از دائرة قرآن نیست و گفته اشتاینر بسیار نابجاست زیرا تنگ معتزله و اشاعره هر دو بقرآن و سنت پیغمبر اکرم بوده است و شعب متکلمین از اشعری و معتزلی و سایر فرق کلامی در مقابل نشر عقائد یونانی که در آن موقع رونقی بسزا (بقیه پاورقی در صفحه ۴۲۶)

قرآن بود تغییر دادند و بمجاری جدید انداختند و فرهنگ یونان را گرفتند و با معارف اسلامی پیامبختند .

فارابی ( تاریخ وفات ۹۵۰ میلادی ) و ابن سینا ( تاریخ وفات ۱۰۳۷ میلادی ) و ابن رشد ( تاریخ وفات ۱۱۹۸ میلادی ) از حکماء

(بقیه پاورقی از صفحه ۴۲۵)

گرفته بود قیام نمودند و علم کلام را در آنزمان برای ابطال فلسفه یونان بوجود آوردند . مبحث محکمت و متشابهات قرآن کریم از مشکلات علم قرآن است . نگاه کنید به :

۱ - « کلید فهم قرآن » تألیف علامه فقید شریعت سنگلجی رضوان الله علیه ، ۱۳۶۱ هجری ، چاپ تهران ، صفحه ۶۶ بعد .

۲ - کتاب « المعجزة الخالدة » تألیف سماحة الحجة السيد هبة السدين الشهرستاني ، الطبعة الثانية من مطبوعات مكتبة الجوادين العامة في الكاظمية ، ۱۳۷۱ . مخصوصاً به فصل « اقرار عظماء الاء قرنچ بمظنة القرآن » .

۳ - کتاب تفسیر القرآن الکریم ( سورة مبارکه حمد ) تألیف علامه المجتهدین حجة الاسلام آقای محمد سنگلجی استاد دانشکده حقوق تهران ، ۱۳۲۵ .

۴ - کتاب تلخیص البیان فی مجازات القرآن تصنیف السيد الاجل الشریف الرضی بامقدمة علامه نحریر آقای سید محمد مشکوة استاد دانشکده های حقوق و معقول و منقول ، چاپ تهران مطبعة مجلس شهر رمضان سنة ۱۳۷۲ هجری قمری = اردی بهشت ۱۳۳۲ هجری شمسی .

آقای مشکوة در این مقوله بیاناتی نمودند که خلاصه میشود :

« اگر مقصود اینست که دائرة قرآن تنگ است برای کسانی که بخواهند بر فهم معانی و مطالب و حقائق آن واقف شوند سخنی است درست زیرا که فرموده اند ان للقرآن ظهراً و بطناً و حذاً و مطعماً . . . . ( نگاه کنید به آلهیات اخص اسفار ملاصدرا فصلی که عنوانش همین خبر است و به مفاتیح الغیب هو و بمقدمة تفسیر صافی و بجلد اول تفسیر برهان ) . ولی اگر مقصود مؤلف اینست که دائرة قرآن یعنی این کتاب تدوینی که مابین الدفتین قرار گرفته نسبت به افاده حقائق و مطالب نارساست و مطالبی را فاقد است سخنی است ناروا زیرا :

« اولاً مخالف با صریح و بانص خود قرآن کریم است که گوید ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین که بهمین قرآن تفسیر شده است و ظاهر است در اینکه هیچ تروخشکی نیست مگر اینکه قرآن کریم از آن یاد کرده است .

(بقیه پاورقی در صفحه ۴۲۷)

دوره بعد میباشند و اطلاق عنوان حکیم درباره آنها بمعنی اصح کلمه است. الکندی ( تاریخوفات در حدود ۸۶۴ میلادی ) کمی پیش از آنها زندگانی میکرد و از حیث زمان بر همه تقدم داشت و نسبت بمسائلی که

(بقیه یاورقی از صفحه ۴۲۶)

د ثانیاً در فلسفه شرق و در کتب عرفان این مطلب پیدا و آشکار شده است که کتاب تدوینی و کتاب تکوینی در همه چیز و در همه جزئیات و کلیات باهم منطبق هستند. کتاب تکوینی عبارت از همه عالم هستی یعنی وجود خالق و مخلوق و صانع و مصنوع است که به دو اعتبار ملحوظ میشود: یکبار می‌نگریم و آنرا قائم بموجود و آفریدگار می‌بینیم و کلام الله میخوانیم چه همه عالم هستی منشور فیض اقدس است که مرتبه ذات الهی در حال تعین بهمه اسماء و صفات میباشد که از آن مرتبه به الله تعبیر میکنیم. بار دیگر مخلوق را جدا از خالق می‌یستاریم و همه عالم تکوینی را کتاب الله می‌نامیم: کنا حروفاً عالیات لم نقل متعلقات فی ذری اعلى القل ( نگاه کنید بمصباح الانس صدرالدین قونوی و به آلهیات اسفار ملا صدرا به فصلی که در فرق میان کتاب الله و کلام الله یاد شده و به فصلی که همین عنوان را دارد در کتاب مفاتیح الغیب ملا صدرا و بشرح فصوص الحکم قیصری و مآخذ دیگری که قبلاً یاد شد. ) و نیز در کتب فلسفه و در مباحث تطبیق بین العالمین ( عالم صغیر و عالم کبیر ) از این مطلب یاد شده است. بهمین سبب است که ملا صدرا در رساله متشابهات القرآن ( نسخه خطی که در کتابخانه دانشگاه موجود است ) از امام فخرالدین محمد بن عمر رازی نقل میکند که وی در آخرین تصنیف خود که بر رساله اقسام اللذات نامیده میشود گوید قد تبعت الطرق الکلامیه و المذاهب الفلسفیه فما وجدت و شیئاً منها یتقی علیلاً او پروی غلیلاً الا القرآن.

د این امام فخر همان است که صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در کتاب الوافی بالوفیات ویرا بزرگترین رجل علم و دانش شمرده و جامعترین کسی دانسته است که بر همه رشته‌های علوم تسلط کافی دارد و کسانی که اهل علم و دانش اند میدانند که این گفتار وی درباره امام فخر سخنی حق و درست است.

د باز ملا صدرا از خونجی ( که از مشاهیر بزرگان است و در اوائل شرح هدایه و چندین موضع دیگر از تصنیفات خود بگفتار وی استشهاد میجویند و سخنان او را نقل میکنند ) نقل کرده که وی گوید ما ( شخص عالم ) بگفتار هر یک از دانشمندان نامی که می‌نگریم خود را بر آن مسلط می‌بینیم ولی آیه ای از قرآن کریم که تلاوت میکنیم خویش را در برابر آن خاضع و ذبون می‌یابیم. عبارت (بقیه یاورقی در صفحه ۴۲۸)

مورد بحث معتزله بود توجه خاص<sup>۷۲</sup> نشان میداد. ولی پیروان وی از مسائل مربوط با الهیات احرار از داشتند. و بی اینکه مستقیماً دین را مورد حمله خود قرار دهند حتی الامکان از هر گونه معارضه با دین پرهیز

(بقیه پاورقی از صفحه ۴۲۷)

دیگر بر سخنان دیگران حکومت میکنیم ولی قرآن که میخوانیم گفتار الهی بر ما حکومت میکند. و خود را در برابر آن محکوم می یابیم. قل لئن اجتمعت الجن والانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً. «تنها اعجاز قرآن نسبت فصاحت و بلاغت ترا کتب سخن نیست که تنها فحاه و بلغاء بتوانند مانند آن بیآورند، بلکه دانشمندان و فلاسفه بزرگ از نظر اداء مطالب و بیان حقائق قرآن کریم را بزرگترین معجزه خالده میدانند. لهذا ملا صدرا از مطالعه سوره مبارکه حدید در ظهر روز عید قربان متوجه قاعده اتحاد عاقل و معقول می شود و چنانکه در اواسط جلد اول امور عامه اسفار این مصطب را بیان کرده است.

«گمان می کنم هر عاقلی که نخست فصول اول الهیات اسفار و مبحث توحید شرح اشارات خواجه نصیر را بخواند و بفهمد و سپس در قرآن کریم این آیه شریفه را تلاوت کند: شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة و اولو العلم قائماً بالقسط بی درنگ خواهد دانست که آیه کریمه در بیان برهان صدیقین بر توحید واجب الوجود طرف مقایسه نیست و هزار بار بهتر از هر دو آنرا بیان کرده است. دس از قرآن کریم حضرت علی بن ابی طالب (ع) در گفتار خود در دهای صباح یا من دل علی ذاته بذاته و فرزند رشید او حضرت سیدالشهداء (ع) در دهای صرفه که گوید: الفیرک من الظهور ما لیس لک؟ امتی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک اومتی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک همیت عین لا تراء ولا تزال علیها رقیباً و خسرت صفة عبد لم تجعل له من حبک نصیباً.

«این بزرگواران بهتر از هر کسی مضمون واقعی آن آیه کریمه را فهمیده و بیان کرده اند. و دیگران از امثال ابن سینا و غزالی و امام فخر و راجب و ابوالبرکات بغدادی و لو کری و خواجه نصیر و ملا صدرا و ملا محسن فیض از این منابع استفاده کرده و گفتار آنانرا شرح و بیان کرده اند.

«هر کس بگفتار ابن سینا در کتاب مبدأ و معاد او بنگرد که گوید: الاول تعالی لا برهان علیه بل هو علی کل شیء و این آیه شریفه را تلاوت کند اولاً یکف بر یک انه عنی کل شیء شهید خواهد دانست که وی مضمون آیه شریفه را بیان کرده است.

(بقیه پاورقی در صفحه ۴۲۹)

میگردند. علم دین را از طبیعیات و فلسفه (۱) جدا میدانستند و برای توفیق و هم آهنگی این علوم زحمتی دیگر بخود راه نمیدادند. این سینا ظاهرآ مردی مؤمن و متقی بود لکن شهرستانی اوراد و زمرة کسانی میداند که مذهب معینی نداشته و از دین مبین خارج بوده و عقائدی بمیل خود آورده اند و بهمین جهت آنها را اهل الاهواء خوانده اند. این رشد نیز از مسلمین پرهیز کار بشمار آمده است. این رشد سعی داشت ثابت کند تحقیقات فلسفی نه تنها جائز بلکه فریضه است و حتی در قرآن بدان حکم شده است. دانشمند مزبور در باقی مسائل راه خود را میپوید و آثارش باستثناء چند مورد مشتمل بر مباحث فلسفی و علمی است. بدین طریق (۲) این سینا بین فلسفه و احکام شرع شکافی بوجود آورد.

(بقیه پاورقی از صفحه ۴۳۸)

« نگاه کنید بعادة قرا از کتاب دائرة المعارف فرید بک و جدی و بقدمة تفسیر او موسوم به صفوة العرفان تابداند که چگونه بزرگان مغرب زمین برابر قرآن کریم سر تعظیم فرود آورده اند و بکتاب الهادی مرحوم آقا میرزا هادی نیاورانی ( که فقط شهادت فلاسفة اروپا را بر عظمت قرآن کریم و پیغمبر اسلام گرد آورده ، چاپ تهران ) و بتفسیر الجواهر تصنیف شیخ جوهری طنطاوی چاپ مصر و تفسیر مصطفی المرافی و تفسیر المنار شیخ محمد عبده و باواخر کتاب گوهر مراد ملا عبدالرزاق لاهیجی که فارسی است و بشمع البقین پسر او میرزا حسن لاهیجی ، وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین ، فان لم تفعلوا وان تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة اعدت للكافرين . نگاه کنید بکتاب الاتقان سیوطی ، علی الخصوص باسرار الایات ملا صدرا چاپ تهران و بتفسیر او چاپ حاج شیخ احمد شیرازی و بترجمه تفسیر سر احمد خان هندی دو جلد اول ترجمه آقای فخر داعی چاپ تهران . »

(۱) اشتایدر Steiner گوید: « از عرب آنانکه طرفدار ارسطو بودند در عداد علماء طبیعی بشمار میروند نه از زمرة فلاسفه و برجسته ترین خدعات آنها مربوط بمشاهده مظاهر طبیعت و بالآخر از همه علم طب و فلکیات است . »  
(۲) یاد داشت مترجم : آقای فروزانفر مینویسند : « بکدام طریق ؟ (بقیه پاورقی در صفحه ۴۳۰)



فرقه معتزله در مشاجرات مدارس بصره و بغداد در مباحث دقیق و لطیف تمام نیروی خود را بکار برده بود. از معاصرین ابن سینا ابوالحسین بصری آخرین کسی است که تعالیم آنها را مستقلاً مورد بحث قرار داد و بعضی نکات را تکمیل نمود.

زمخشری ( تاریخ وفات ۴۴ - ۱۱۴۳ میلادی ) مؤلف مشهور و فوق العاده دانشمند کشاف عقائد معتدل اسلاف خود را از روی کمال ذوق بصورت دلپذیری در آورد و با مهارت و هم آهنگی خاص با تفسیر قرآن منطبق ساخت ولی دیگر در مقام بسط و توسعه تعالیم منزبور بر نیامد . »

همینکه المتوکل دهمین خلیفه عباسی ( ۸۴۷ میلادی ) بخلافت رسید معتزله قدرت سیاسی خود را از دست داد ولی طریقه معتزله چنانکه ملاحظه شد تقریباً سه قرن بعد بنمایندگی زمخشری مفسر بزرگ قرآن کسب قدرت نمود (۱). عواقب افکار معتزله در فصول بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت . لکن برای سهولت مطالعه و گسترته نشدن رشته مطلب مراحل عمده ای از حیات معتزله را باختصار بیان میکنیم و آن مراحل طی است که قبل از نابود شدن فلاسفه بدست غزالی و جانشینان وی طی کرده اند و مقبولات عامه مسلمین بصورتیکه اکنون در همه ممالک سنی ساری و جاری است نصرت و فیروزی یافت .

(بقیه یاورقی از صفحه ۴۲۹)

معنی ( اشتاینر ) در این باب بحثی نکرده و این مطلب بر هیچ یک از مقدمات گذشته مترتب نمیشود . علاوه بر آنکه این سخن بکلی باطل است زیرا همه میدانند که ابن سینا شکاف بین مذهب و فلسفه را بحسن تأویل و ترتیب مقدماتی چند پر کرده است و تا حد امکان فلسفه و شرع را باینکدیگر وفق داده است . «

(۱) یادداشت مترجم : آقای قزوینفر مینویسند : « در زمان زمخشری یعنی اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم ( هجری ) طریقه معتزله در بلاد خوارزم شیوع و انتشار فوق العاده داشته و بموجب آن ابو نصر ضبی متوفی ۵۰۷ بوده است و این مطلب مقتبس است از گفته زمخشری در ربیع الابرار . «

۱- دورهٔ بازگشت به تسنن با خلافت المتوکل ( ۸۶۱ - ۸۴۷ میلادی ) برادر و جانشین الواثق آغاز شد . دوزی پس از اینکه شهادی از وحشگری و ناسپاسی این « فرمانروای ستمگر و حق ناشناس » (۱) بیان میکند چنین گوید : با اینهمه المتوکل بی اندازه در طریقهٔ تسنن متمسک یا متشرع بود (۲) و بالنتیجه داوری روحانیون در حق او با داوری مابکلی فرق داشت . ابوالفدا یکی از مورخین معروف اسلام معتقد است که المتوکل در کینه توزی نسبت بعلی بن ابیطالب (ع) اندکی زیاده روی کرد زیرا حتی پیروان سنت و جماعت نیز علی را بعلت اینکه عموزاده و داماد پیغمبر بود بسیار معزز و مکرم داشتند ؛ ولی از جهات دیگر یگانه گشته ابوالفدا متوکل در عداد خلفاء بسیار عالی محسوب میشود زیرا اعتقاد بحدوث قرآن را تحریم نمود . متوکل خلیفه‌ای بود شرابخوار ، شهوت ران ، اوباش و غدار و در ستمگری دیوی مهیب بشمار میرفت ولی چون از پیروان سنت و جماعت بود از ارتکاب اینهمه معصیت باکی نداشت . لکن از سنی هم سنی تر بود ، زیرا برای تنزیه شریعت سری پر شور و حرارتی سوزان داشت و هر کس طرز دیگری فکر میکرد مورد تعقیب و تعذیب قرار میگرفت و حتی الامکان در مقام شکنجه و آزار و افتناء واضمحلال این قبیل اشخاص بر میآمد . مقررات مربوط بنصاری و یهود که در عهد سلطنت خلفاء قبل بدست فراموشی سپرده شده بود بنحو بدتر و با شدت بیشتری احیاء گشت (۳) .

(۱) رجوع شود بترجمه Chauvin صفحه ۲۴۸ . بعد از کتاب اسلام تألیف دوزی ( Dozy, l' Islamisme )

(۲) **یادداشت مترجم** : آقای فروزانفر مینویسند : « متشرع بودن متوکل از آن مسائلی است که هیچ منصف مطلع آنرا تصدیق نمی کند . فسق و فساد ، باده گساری ، زن با رگی ، غلام با رگی کجا و متشرع بودن کجا ؟ نسبت بآل علی بخصوص منع زوار از زیارت حضرت امی عبدالله الحسین روحی فداه و آب بستن و شخم زدن حرم مطهر کربلا همه از علائم فساد باطن بلکه سفاهت و جنون این خلیفهٔ مخدول است . »

(۳) نگاه کنید بطبری جزء سوم صفحات ۱۳۸۹ بعد و صفحه ۱۴۱۹ .

این خلیفه پدیر گوهر نسبت به علی (ع) و آل علی نفرت و کینه خاصی در دل داشت. دلچسک دربار بتقلید علی (کبه در اواخر عمر فرجه شده بود) تمکیم کننده‌ای برای خود درست میکرد و با حالت مسخر گئی جلو خلیفه میرقصید و حرکاتی نا متناسب و عجیب و غریب از خود در میآورد و چنین وانمود میساخت که نقش عموزاده و داماد پیغمبر (ص) را بازی میکند (۱). خلیفه نیز از این مسخر گیها و حرکات زشت لذت میبرد.

(۱) یادداشت مترجم: رحمت یسربت آنسختوری باد که گفت:

هر آنکس که در دانش کین علی است از او خواندتر در جهان گو که کیست؟  
 بعضی از دوستان خیر اندیش عقیده بعذف این قسمت داشتند و اعمال ذلت آن بدسگال را حقا قابل ترجمه نمیدانستند و نظارشان این بود که به اجمال و سر بسته نوشته شود. لکن بدلائلی که در مقدمه کتاب بیان کرده‌ام هر گاه بمسامحه بر گذار میشد این کتاب از صورت ترجمه خارج میگشت و خلاف آئین ترجمه و رسم و روش اساسی مترجم این کتاب بود.

در بزرگی مولای متقیان همین بس که برخوان جهان پنجه نیالود و در میدان ریاضت و پرهیز کاری و مردانگی و حقیقت گوی سبق از اهل زمان بر بود. چنانکه در حق آن روح مصفا، آن نفس اکمل، آن سلطان سخا و کرم که بعد از نبی اکرم اتقی و از هد و اعلم بود و در حق پرستی و مروت و بردباری نظیر نداشت، نادره روزگار جلال الدین مولوی که مقبول خاص و عام است حکایت مفصلی دارد که باختصار نقل میکنم. سرگذشت گنهکاری که بحضرت امانت کرد ولی کردار آسمانی حضرت آن کج طبع کج رفتار را براه راست دهنمون گردید:

از علی آموز اخلاص عمل	شیر حق را دان منزه از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت	زود شمشیری بر آورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
او خدو انداخت بر روی که ماه	سجده آرد پیش او در سجده گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی	کرد او آندر فزایش کاهلی
گفت بر من تیغ تیز افراشتی	از چه افکنندی مرا بگذاشتی؟
آن چه دیدی بهتر از کون و مکان	که به از جان بود و بخشیدیم جان؟
ای علی که جمله عقل و دیده‌ای	شبه ای و او گو از آنچه دیده‌ای

(بقیه یاورقی در صفحه ۴۳۳)

یکی از مشاهیر لغویون در جواب خلیفه جرأت کرده گفت اولاد علی بر اولاد خلیفه ستمگر برتری دارند (۱). مستحفظین ترك دربار بقدری این دانشمندان را لگد کوب کردند که زیر لگد جان سپرد. مرفد حسین بن علی شهید کربلا بفرمان خلیفه ویران شد و زمین آنرا شخم کردند و کاشتند و زیارت قبر سیدالشهدا را قدغن نمودند. عالی مقام ترین و شریف ترین علماء ربانی مانند محدث بزرگ البخاری در معرض تهیبت قرار گرفتند که در دین بدعت قائل شده اند.

( بقیه یادرفی از صفحه ۴۳۲ )

<p>آب علمت خاک ما را پاک کرد زانکه بی شمشیر کشتن کاراوست ای پسر از سوء القضا حسین الهیضا از دهارا دست دادن کار کیست ؟ بنده حقم نه مأمور تنم غیر حق را من عدم انگاشتم کوه را کی در ریاید تند باد زانکه باد ناموافق خود بسی است برد او را که نبود اهل نیاز تیغ را دیدم نهان کردن سزا جمله اللهم نیم من آن کس بحر را گنجای اندر جوی نیست نفس جنید و تبه شد خوی من شرکت اندر کار حق نبود روا من ترا نوعی دگر پنداشتم بل زبانه هر تراز و بوده ای کوچنین گود در آرد در ظهور بل ز صد لشکر ظفر انگیز تر</p>	<p>تیغ حلمت جانها را چاک کرد باز گودانم که این اسرا هوست راز بگشا ای علی مرتضی در محل قهر این رحمت ز چیست گفت من تیغ از بی حق میزنم رخت خود را من زده برداشتم که نیم کوهم ز صبر و حلم و داد آنکه از بادی رود از جا خسی است باد خشم و باد شهوت باد آرز چون در آمد علتی اندر غزا بخل من لله عطا لله و بس پیش از این با خلق گفتن روی نیست چون خندو انداختی بر روی من نیم بهر حق شد و نیم هوا گفت من تخم جفا میکاشتم تو ترازوی احد خو بوده ای من غلام موج آن دریای نور تیغ حلم از تیغ آهن تیز تر</p>
---	--

و نیز نگاه کنید به اقاریر دیگر بزرگان سنت و جماعت بر افضلیت آنحضرت :  
الف - ابن ابی الحدید از اکابر علماء عامه و معتزله در مقدمه شرح نهج البلاغه ،  
مجموعه خطب حضرت امیر علیه السلام  
ب - کتاب ینایع الموده قاضی قنبروزی .

(۱) یادداشت مترجم : ابن سکیت صاحب اصلاح المنطق .

۲ - تعلیمات اشاعره (۱) : چنانکه دوزی تذکر میدهد تا اینجا  
معتزله و فیروزی بیروان سنت و جماعت صرفاً جنبه مادی داشت و از نظر  
معنوی و روشن استدلال و منطق نسبت به معتزله که با آنها مخالف بودند  
بهمان درجه حقارت گذشته باقی ماندند .

دوازده سال پس از مرگ المتوکل (در سال ۲۶۰ هجری مطابق  
۸۷۳-۴ میلادی) شخصی با بعرضه وجود نهاد که بعداً بطریقه معتزله  
تربیت یافت ولی در سن چهل سالگی اصول عقائد آنها را رد کرد، یعنی  
همینکه باسلحه منطق و استدلالی که خود معتزله بوی داده بودند مسلح  
شد معتزله را ترک کرد و بخیمه خصم پیوست و باقی عمر را بمبارزه شدید  
با آراء معتزله پرداخت و در این مبارزه کامیاب گردید . این شخص  
ابوالحسن اشعری بود . ابوالحسن اشعری از اخلاف ابوموسی اشعری  
است . ابوموسی آن احمقی است که در قضیه حکمیت دومة الجندل معاویه  
آن اندازه مدیون سخافت رأی او بود .

در امور ادبی فعالیت عظیم داشت و بعد از آنکه با استاد خود  
الجبائی (۲) از علماء معتزله در افتاد و از او کناره گرفت در حدود دو رست

---

(۱) رجوع شود برسالة عالی اشیتا در باره ابوالحسن اشعری چاپ  
لایپزیک :

Spitta, Zur Geschichte Abu'l Hasan Al - Ash'ari ( Leipzig,  
1876 ).

(۲) رجوع شود به دوزی صفحات ۲۵۶ - ۲۵۲ .

**یادداشت مترجم :** در مقدمه جلد دوم کتزالحکمه شهر زوری ترجمه  
ضیاء الدین درسی شرح جدا شدن ابوالحسن اشعری از معتزله بدین طریق  
داده شده است : « ابوالحسن اشعری روزی از ابو علی جبائی که شوهر مادرش  
بود و هم استادش سؤال نمود که صلاح و مصلحت بندگان خدا واجب است یا  
نیست ؟ ابوعلی گفت واجب است . ابوالحسن گفت چه می گوئید در این فرض  
که هر گاه سه نفر برادر باشند یکی از آنها در طفولیت فوت شد و آن دو نفر  
دیگر باقی ماندند و بزرگ شدند ، یکی کافر گردید و دیگری اسلام اختیار کرد ،  
حال اگر آنکه در طفولیت فوت کرده از خدا سؤال نماید که چرا هلاک نمودی  
( بقیه یاورقی در صفحه ۴۳۵ )

یا سیصد رساله ردیه در موضوعات دینی نوشت. اشیتا (۱) نام یکصد رساله را ذکر میکند. پیروان سنت و جماعت بحدی نسبت به فلسفه بدگمان بودند که بسیاری از آنها مخصوصاً اصحاب متعصب ابن حنبل عقیده داشتند که از گرائیدن بفسلفه چیزی جز شرع‌عاید نمیشود و نسبت باشعری منتهای سوء ظن را داشتند ولی بالاخره خدمات او را بسنت و جماعت کاملاً تصدیق نمودند.

پس از شرحی که دوزی درباره پیشرفت نفوذ تعلیمات اشاعره میدهد چنین گوید: «بمروزرمان نفوذ معتزله رو بکاهش نهاد. نخستین بدبختی که بدانها روی آورد این بود که قدرت دنیوی خود را از دست دادند. یکی از مؤلفین مسلمان میگوید: معتزله سابقاً سربلند و سرفراز بودند ولی دوره فرمانروائی و سروری آنها وقتی سپری شد که خداوند ابوالحسن اشعری را فرستاد؛ معذک تا کههان معتزله از صفحه روزگار ناپدید نشدند و شاید هنوز هم وجود داشته باشند ولی دیگر قدرتی نداشتند. از قرن یازدهم (۲) ببعده علماء و فقهای که کسب شهرت کرده

(بقیه یادداشتی از صفحه ۴۴)

و آندو را زنده گذاشتی جواب آنها را چه میفرمائید؟ ابوعلسی گفت صلاح او در مردن بوده چه اگر زنده میماند کافر میشد. ابوالحسن گفت پس آن دیگری که زنده ماند و طریقه کفر اختیار کرد چرا در طفولیت هلاک نشد تا اصح بحالش باشد؟ گفت برای اینکه برساند او را براتب عالی خود. ابوالحسن گفت پس چرا برادرش را زنده نگذاشت تا او هم برسد بمقامات عالی همچنانکه برادرش رسید؟ ابوعلی ساکت شد و نتوانست جواب شاگرد خود را بگوید. ابوالحسن گفت مردد شدی؟ گفت تردیدی نیست.

(۱) رجوع شود به دوزی صفحات ۸۱ - ۶۲.

(۲) چون زنجشیری تا ۱۱۴۴ میلادی حیات داشت بهتر است بجای «قرن یازدهم» «قرن دوازدهم» گفته شود.

**یادداشت مترجم:** آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند: «گویا ابن ابی الحدید که صدسال پس از زنجشیری میزیسته هم فراموش شده است چنانکه سابقاً هم تذکر داده‌ام زندیه یمن در اصول معتزلی منهدم.»

باشند از میان آنها برنخاسته‌اند و حال آنکه طریقه اشاعره بالعکس کاملتر و جامعتر شده است، یعنی که بصورت نهائی نه تنها شامل احکام شرع است بلکه مسائلی را در بردارد که صرفاً فلسفی است از قبیل علم بحقائق امور و ماهیات و معرفت وجود حقیقی یا فرضیه فلسفی حقیقت یا خصائص کلی و ضروری کائنات و نظام کون یا جهان شناسی و قس علیهذا. (۱)

### ۳ - اخوان الصفاء

اطلاعاتی که ما درباره این جمعیت یا انجمن اخوت مؤلفین دائرة المعارف و حکماء داریم بیشتر مرهون زحمات این دو نفر است: اول فلوگل (۲)، دوم دیتریسی (۳). مخصوصاً دومی حق بیشتری بگردن ما دارد زیرا تعلیمات آنها را ضمن یک سلسله رسالات استادانه بطور خلاصه و روشن بیان نموده است. خاندان شیعه و ایرانی بویه (آل بویه) که چندی جانشین ترکها شدند در حدود اواسط قرن دهم (۹۴۵ میلادی) در بغداد تقریباً بذروه قدرت رسید. این انجمن قدری اسرار آمیز بود و اقدامات معتزله را ادامه داد. هدف او تألیف و توفیق علم و دین و هم آهنگی و تطبیق شرع اسلام با فلسفه یونان و ترکیب کلیه علوم بصورت دائرة المعارف بود. نتیجه زحمات این جمعیت تقریباً پنجاه رساله جداگانه است که بگفته فلوگل در حدود سال ۹۷۰ میلادی انتشار یافته است و آئینه تمام نمای عقائد و آرائی است که در آن هنگام در محافل اجله دانشمندان کرسی نشین خلفای عباسی رواج داشت (۴). از میان دانشمندانی

(۱) رجوع شود به دوزی صفحات ۲۵۶ - ۲۵۵.

(۲) Flügel, Z. D. M. O. vol. xiii, pp. 1-43

(۳) Dieterici, در حدود دوازده نشریه (متون و ترجمهها و رسالات) بین

سنوات ۱۸۵۸ و ۱۸۸۶ میلادی منتشر کرده است.

(۴) در چهار مجلد بتاریخ ۶ - ۱۳۰۵ هجری در بمبئی به طبع رسیده است؛

(بقیه پاورقی در صفحه ۴۳۷)

که رسائل مزبور را تألیف نمودند شهرزوری نام این پنج نفر را میبرد :  
ابوسلیمان محمد بن نصر البستی معروف به المقدسی (بتشدید دال) (یا  
المقدسی بفتح میم و دال) ، ابوالحسن علی بن هارون الزنجانی ، ابواحمد  
التهرجوری (یا مهرجانی) ، العوفی ، و زید بن رفاعه . بهر حال سه نفر  
اول از نظر نسبت آنها (مقصود توجه به یاد نسبت در آخر اسامی آنهاست)  
ظاهراً ایرانی بوده اند . پزشک و حکیم بزرگ ابن سینا نیز ایرانی بود  
و بگفته دیرسی (۱) پس از مرگ وی (۳۷۰ میلادی) توسعه و پیشرفت  
فلسفه در شرق متوقف گشت .

۴ - حجة الاسلام غزالی ، مدافع تستن . این عالم شهیر ربانی از  
سال ۱۰۹۱ تا ۱۰۹۵ میلادی در مدرسه نظامیه بغداد سمت استادی داشت  
و در سال ۱۱۱۱ میلادی بدرود حیات گشت . در تمام فنون و شئون که  
شهباز فکر پیروز آمده بود و غزالی بدان دسترسی داشت بسیر و سیاحت  
پرداخت . سرانجام بدامان عرفان و متصوفه متوسل شد و از میان این  
گروه با آنکه بیشتر جنبه اعتدال و میانه روی داشتند گرائید و بقول  
اشتاینر (۲) در نهانخانه ضمیر خود چنین احساس کرد که نسبت با اسلام  
وظیفه ای دارد و باید بمنظور دفاع علمی از اسلام قیام کند و مبانی  
دین را که مورد تهدید قرار گرفته بود بنیروی ادله و براهین بر اساس  
مطمئن تری بار دیگر مستقر سازد . ثلوك (۳) شمه ای از مناقب عالیة  
غزالی تعریف و توصیف کرده و هومز در صفحات ۷ و ۸ ترجمه کیمیای

( بقیه یادرفی از صفحه ۴۳۶ )

ترجمه فارسی آن که مشتمل بر پنجاه رساله است (۱۶۷ صفحه) بتاريخ ۱۳۰۱ هجری  
مطابق ۱۸۸۴ میلادی در بیٹی چاپ سنگی شده است . درباره مندرجات رسائل  
مزبور رجوع شود به صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۷ این نشریه .

Dieterici. Die Philosophie der Araber im x Jahrhundert nach  
Christ, erster Theil, Einleitungu. Makrokosmos (Leipzig, 1876).

(۱) رجوع شود بهین کتاب صفحه ۱۵۸ .

(۲) کتاب معتزله تألیف اشتاینر ، صفحه ۱۲ Steiner, Mu' taziliten

(۳) Tholuck (Bibl. Sacra, vi, 233)



سعادت (۱) که از زبان ترکی بانگلیسی در آورده است گفته های ویرا نقل کرده است. میگوید: «اگر کسی هرگز شایسته این مقام بوده است که صفت روحانیت واقعی بار اطلاق شود آن شخص غزالی است و غزالی بقدری در فضائل علمی و کمالات نفس و صدق و صفا و نیروی ابتکار کسب شهرت و اعتبار کرد و در شرح و تفسیر اصول و قواعد اسلام بر اتمت یافت که کمتر کسی بدان پایه و مایه رسیده است و حقاً میتوان او را در طراز اریجن (۲) بشمار آورد. روح بزرگ وی آنچه را در سیر مراحل نیکی و مدارج شایستگی و معارج اخلاقی و ملکات فاضله کسب کرده بود باسلام بخشود و احکام قرآن را با تقوی و فضیلت و معرفت چندان بیاراست که بعقیده من سزاوار است آن احکام بصورتی که غزالی بیان کرده است مورد قبول و رضای عیسویان واقع گردد. از حکمت ارسطو یا تصوف متصوفه آنچه را در اعلی درجه کمال یافته بود از روی حزم و احتیاط با شریعت اسلام تطبیق نمود (۳). در هر يك از طریقه ها مطالبی را برای تجلیل مقام اسلام جستجو مینمود و برای روشن ساختن مسائل و سائلی برانگیخت و چون بحقیقت پرهیز کار و صاحب وجدانی عالی بود این صفات بزرگ شکوه و جلال مقدسی بکلیه آثار او میداد و در میان علماء اسلام مقام اول را حائز بود. «از طرف دیگر دیترسی (۴) نسبت بوی بسختی و خشونت اظهار نظر میکند و چنین میگوید (۵): «چون منکر وجود خدا بود این ملحد نا امید مانند کسی که بخواهد

H. A. Homes, Alchemy of Happiness ( Albany, N. (۱)  
Y., 1873)

(۲) یادداشت مترجم: اریجن Origen از علماء اسکندریه و از مدافعین کلیسای یونان است که گویا در حدود ۱۸۲ تا ۲۵۱ میلادی زندگی میکرد.

(۳) یادداشت مترجم: آقای فروزانفر تذکر میدهند که از حکمت ارسطو چیزی را با اسلام تطبیق نکرده بلکه بر رد فلسفه و انکار فلاسفه کمر بسته است کمالاً بیخفی.

(۴) Dieterici

(۵) رجوع شود بکتاب سابق الذکر صفحه ۱۵۷.